

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فقه استدلالی ۳

سطح ۲

درس ۴۸

استاد: حجت‌الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: آقای خادمی

کتاب بیع با تبیین شرایط لازم در خصوص عقد آغاز گردید، و با بیان شروط متعاقدين پیگیری شد و بحث به شرایط عوضین رسید. در مباحث گذشته شروطی که برای عوضین بیان شده، مطرح و برخی مستندات آن مورد بررسی قرار گرفت.

اعتبار ضبط جنس و صفات عوضین، عین بودن مبیع و اشتراط مالیت مبیع و ثمن، شرایطی هستند که ادله آن باید مورد تحقیق قرار بگیرد. با طرح مستند دو حکم بطلان بیع در صورت تخلف شرایط عوضین و جواز تصرف بایع در ثمن و مشتری در مبیع، بحث شروط عوضین به پایان خواهد رسید.

از جمله مباحث عمده و مهم کتاب بیع، «احکام خیارات» است. مراد از خیارات اختیاراتی است که در شرع مقدس برای طرفین عقد قرار داده شده تا بتوانند تحت شرایطی معامله انجام شده را به هم بزنند.

شمار خیاریها در کلمات فقها با اختلاف ذکر شده است. برخی تا چهارده قسم برشمرده‌اند.^۱ بسیاری از فقها به هفت، برخی به پنج و برخی دیگر به هشت قسم آن بسنده کرده‌اند.

منشأ اختلاف در شمارش خیاریها، اختلاف در تعداد آنها نیست، بلکه صرف جمع آوری و استقصا است؛ زیرا بعضی اقسام در بعضی دیگر قابل اندراج است و نیازی برای قرار دادن عنوانی خاص برای هر یک نیست.

در کتاب حاضر خیارات تحت ۸ عنوان ذکر شده و هر کدام به صورت جداگانه مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

خیار مجلس به عنوان اولین قسم از اقسام خیارات در درس حاضر مطرح می‌شود. در عین حال اخباری که بر ثبوت این خیار دلالت می‌کنند، در حد استفاضه می‌باشند، برخی اخبار موثق بر عدم اعتبار آن صراحت دارند که باید به توجیه و جمع آن با اخباری که دلالت بر ثبوت خیار مجلس می‌کنند، پرداخته شود.

اختصاص خیار به متبایعین، حکم دیگری از احکام خیار مجلس است که در این درس از آن بحث خواهد شد و بقیه احکام آن در مباحث آتی پیگیری می‌شود.

۱. عنوان ۱۴ خیار عبارت است از: خیار مجلس، خیار حیوان، خیار شرط، خیار تأخیر، خیار مایفسد من یومه، خیار رؤیت، خیار غبن، خیار عیب، خیار تدلیس، خیار اشتراط، خیار شرکت، خیار تعدّر تسلیم، خیار تبعض صقّه، و خیار تفلیس.

متن عربى

- ٦- و اما اعتبار ضبط الجنس و الصفات، فلأنّ مورد النصوص السابقة و ان كان هو المقدار إلّا ان المفهوم منها اعتبار المعلوماتية الرافعة للجهالة، و ذلك لا يتحقّق بضبط المقدار دون الجنس و الصفات.
- ٧- و اما اعتبار ان يكون المبيع عيناً و عدم صحّة كونه منفعة أو عملاً، فلأنّ ذلك ان لم يكن هو المتبادر من لفظ البيع على خلاف الاجارة التى يتبادر منها التعلّق بالمنفعة أو العمل فلا أقلّ من الشكّ فى اعتبار ذلك، و معه لا يصحّ التمسّك بالعمومات، لأنّه تمسّك بالعام فى مورد اجمال المفهوم.
- أجل يصحّ أن لا يكون الثمن عيناً، لعدم احتمال اعتبار ذلك فى المفهوم العرفى للبيع.
- ٨- و اما القول باشتراط المالية، فقد يستدلّ له امّا بما فى المصباح من كون البيع مبادلة مال بمال او بان المعاملة مع عدم مالية العوضين سفهية، و ادلة الامضاء منصرفه عن مثل ذلك.
- ٩- و اما بطلان البيع مع تخلف الشروط، فلان ذلك لازم الشرطية، و مقتضى قاعدة المشروط عدم عند عدم شرطه.
- ١٠- و اما الصحة مع الرضا حتى على تقدير البطلان، فباعتبار ان جواز التصرفّ منوط بالرضا و طيب النفس لقوله صلّى الله عليه و آله: «لا يحلّ دم امرئ مسلم و لا ماله إلّا بطيبة نفسه».

الخيارات

الخيار الثابت فى المعاملات على أقسام:

١- خيار المجلس

و هو ثابت لخصوص المتبايعين فى مجلس البيع و يستمر ما دام لم يحصل التفرّق بينهما.
و المستند فى ذلك:

١- اما اصل ثبوت خيار المجلس فى الجملة، فمما لا خلاف فيه، و قد دلّت عليه الروايات المستفيضة، من قبيل صحيحة محمد بن مسلم عن أبى عبد الله عليه السّلام: «قال رسول الله صلّى الله عليه و آله: البيعان بالخيار حتى يفترقا، و صاحب الحيوان بالخيار ثلاثة أيّام».

و فى مقابل ذلك موثق غياث بن ابراهيم: «قال على عليه السّلام: إذا صفّق الرجل على البيع فقد وجب و ان لم يفترقا».

و هو ان أمكن توجيهه بحمل التصفيق المذكور فيه على ما قصد به اسقاط الخيار فلا اشكال و إلّا يلزم طرحه لمخالفته لإجماع الأصحاب و الضرورة الثابتة بينهم.

٢- و اما اختصاصه بالمتبايعين و عدم شموله لمطلق المتعاقدين، فللقصور فى المقتضى.

دلیل اعتبار ضبط جنس و صفات

در ضمن بیان شرایط عوض- اعم از مبیع و ثمن- بیان شد که این دو باید از نظر جنس و اوصاف تأثیرگذار در قیمت، معلوم باشند و مجهول بودن عوض در هر یک از دو جهت مذکور موجب بطلان بیع می‌شود. دلیل این مساله از صحیحہ حلبی^۱ که در خصوص اعتبار ضبط عوضین بیان گردید، روشن می‌شود. زیرا هر چند مورد آن تعیین مقدار بود لکن آنچه از آن فهمیده می‌شود این است که عوضین باید به گونه‌ای معلوم باشند که هیچ گونه جهالتی نسبت به آن‌ها باقی نماند. و لازمه رفع هر گونه جهالت نسبت به عوضین، شناخت و تعیین جنس و صفاتی است که در ارزش آن دخالت دارند.

دلیل اعتبار عین بودن مبیع

تبادر^۲

دلیل لزوم عین بودن مبیع معنائی است که از لفظ «بیع» متبادر است. زیرا از لفظ بیع تملیک عین به ذهن تبادر می‌کند، بر خلاف اجاره که معنای متبادر از آن تملیک منفعت یا عمل می‌باشد^۳. و از آنجا که تبادر نشانه معنای حقیقی لفظ می‌باشد، در تحقق حقیقت بیع لازم است که مبیع عین باشد.

۱. صحیحہ حلبی از امام صادق علیه السلام: «سؤال شد از گردو که نمی‌توانیم آن را بشماریم پس با پیمانہ کیل شده سپس تعداد گردوهای داخل پیمانہ شمرده می‌شود سپس طبق همان عدد باقی گردوها پیمانہ می‌شود. حضرت فرمود: اشکالی در آن نیست». در درس قبل چگونگی دلالت این روایت بر اعتبار ضبط عوضین این گونه بیان شد: تقریر ارتکاز متشرع - مبنی بر بطلان بیع معدودات بدون شمارش آن‌ها- توسط امام علیه‌السلام دلیل اعتبار تعیین مقدار و اندازه مبیع می‌باشد. از سوی دیگر اگر چه ظاهر صحیحہ مذکور بر اعتبار تعیین اندازه در جانب مبیع دلالت دارد، اما با تنقیح مناظ و الغاء خصوصیت، این شرط در جانب ثمن نیز ثابت می‌شود.

۲. تبادر در لغت به معنای پیشی گرفتن و در اصطلاح، خطور معنایی از لفظ به ذهن هنگام استعمال یا شنیدن آن می‌باشد. از آن در مبحث الفاظ اصول فقه، سخن رفته است. علمای علم اصول برای دانستن معنای حقیقی لفظ و تشخیص آن از معنای مجازی، چهار نشانه ذکر کرده‌اند که مهم‌ترین آنها تبادر است. از دیدگاه اصولیان خطور معنایی در ذهن از لفظ یا به سبب وجود قرینه است و یا به سبب وضع لفظ در آن معنا. و با انتفای فرض نخست، استناد تبادر به وضع و دلالت آن بر معنای حقیقی ثابت می‌گردد. بنابراین، تبادر معلول وضع و کاشف از آن است. «فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، ج ۲، ص: ۳۲۵».

۳. علاوه بر تعریف یاد شده که میان فقیهان مشهور است، تعریف‌های دیگری نیز برای اجاره شده است از جمله: عقد تملیک منفعت در مقابل عوض مشخص. به اجاره دهنده «موجر» یا «اجیر» و به اجاره کننده «مستأجر» گفته می‌شود. مورد اجاره یا مال است مانند خانه و مغازه و یا عمل مانند دوختن و شستن. از اوئی به اجاره اعیان و از دومی به اجاره اعمال تعبیر می‌شود. به اجاره دهنده در اجاره اعیان، موجر و در اجاره اعمال، اجیر گفته می‌شود.

اجاره از سه رکن تشکیل می‌شود: ۱. عقد: عقد اجاره مانند عقدهای دیگر، به ایجاب و قبول نیاز دارد و با هر لفظی که بیانگر مقصود باشد، تحقق پیدا می‌کند. در اجاره نیز- مانند بیع- معاطات جاری است، عقد اجاره لازم است. از این رو، فسخ آن جز با رضایت دو طرف جایز نیست. البته بنابر قول مشهور، اجاره معاطاتی لازم نیست و فسخ آن برای هر یک تا زمانی که در عوض یا عین مورد اجاره تصرف نشده باشد، جایز است.

۲. متعاقدین: در متعاقدین یعنی موجر یا اجیر از یک سو، و مستأجر از سوی دیگر بلوغ، عقل، اختیار و ممنوع نبودن از تصرف در مال خود شرط است. عقد در صورت نبود شرط بلوغ یا عقل، باطل است و در صورت حجر یا نبود اختیار، نافذ نیست.

۳. عوض: معلوم، مباح و مملوک بودن، امکان استفاده از منفعت برای مستأجر، قدرت بر تحویل و امکان انتفاع از عین مورد اجاره با بقای آن مانند خانه و مغازه- نه مثل نان جهت خوردن که با خوردن، عین مال از بین می‌رود- شرایط عوض هستند. با این تفاوت که شرط آخر، مقوم اجاره و بقیه شرایط، شرایط خارج از ماهیت اجاره‌اند. «فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، ج ۱، ص: ۲۳۵».

تذکر

اگر متبادر بودن تملیک عین از لفظ بیع مورد مناقشه قرار بگیرد، لا اقل این احتمال وجود دارد که عین بودن مبیع در تحقق بیع معتبر باشد. و با وجود این احتمال، در مواردی که مبیع عین نیست، نمی‌توان برای امضاء و مشروعیت بیع به عموم ادله مانند «احل الله البیع»^۱ تمسک نمود. زیرا تمسک به عام در این گونه موارد، تمسک به عام در شبهات مفهومی است. که علمای علم اصول آن را جایز نمی‌دانند.

در ترتب حکم بر موضوع، اول باید موضوع احراز شود و با این احتمال که در موارد مبیع نبودن عین، موضوع «بیع» محقق نباشد، شمول لفظ بیع نسبت به آن مجمل خواهد شد و در مواردی که مفهوم اجمال دارد، امکان احراز موضوع وجود ندارد. در نتیجه برای اثبات مشروعیت بیع در مواردی که مبیع عین نیست، نمی‌توان به عموم ادله امضاء بیع تمسک کرد.^۲

تبصره

بر خلاف مبیع که عین بودن آن در تحقق معنای عرفی بیع قطعی است یا حداقل احتمال اعتبار آن وجود دارد، در جانب ثمن احتمال اعتبار عین بودن آن در مفهوم عرفی بیع داده نمی‌شود، لذا شرط مذکور اختصاص به مبیع دارد و رعایت آن در جانب ثمن لازم نیست، در نتیجه مشتری می‌تواند منفعت یا عمل را به عنوان عوض در بیع قرار دهد.

دلیل اعتبار مال بودن عوضین

دلیل اول

در مصباح المنیر، بیع این گونه معنا شده است: «تبادل مال با مال» که با توجه به تعریف یاد شده، دلیل اعتبار مال بودن عوضین قوام معنای بیع به مالیت آن دو می‌باشد.

دلیل دوم

معامله در صورت عدم مالیت عوضین سفهی است. زیرا خرید و فروش چیزهایی که از نظر عرف یا شرع مالیت ندارند، از نگاه عرف سفهی می‌باشد. مثلاً اگر شخصی اقدام به خرید یک مگس کند، این کار از دیدگاه عرف سفیهانه به شمار می‌آید. یا اگر مسلمان اقدام به خرید خمر کند، از آنجا که خمر مالیت شرعی ندارد، و در نتیجه به ملکیت مسلمان در نمی‌آید، این معامله نیز سفیهانه می‌باشد.

۱. البقرة: ۲۷۴.

۲. برای توضیح بیشتر عدم جواز تمسک به عام در موارد اجمال مفهوم به این مثال توجه شود: مولی می‌فرماید: «لا تکرّم الفساق» مرتکب گناه کبیره بدون شک فاسق است، اما شمول لفظ فاسق نسبت به مرتکب صغیره اجمال دارد. لذا با توجه به عدم احراز صدق فاسق بر مرتکب صغیره نمی‌توان به عموم «لا تکرّم الفساق» برای عدم جواز اکرام مرتکب صغیره تمسک نمود. در ما نحن فیه نیز شمول لفظ بیع نسبت به مواردی که مبیع عین نیست، اجمال دارد. در نتیجه مجالی برای تمسک به عموم «احل الله البیع» برای اثبات مشروعیت آن باقی نمی‌ماند. استدلال مذکور به صورت قیاس منطقی عبارت است از: صغری: در صورت عدم عین بودن مبیع در معامله، بیع بودن آن احراز نمی‌شود.

کبری: در ترتب حکم بر موضوع باید موضوع احراز شود.

نتیجه: حکم جواز بیع در مواردی که مبیع عین نیست مترتب نمی‌شود.

زیرا در این گونه موارد شخص در مقابل مالی که از ملکیت خود خارج ساخته، چیزی را به ملکیت خود در نیاورده است. از سوی دیگر ادله امضاء بیع از معاملات سفهی^۱ انصراف دارد. زیرا این خرید و فروش از دیدگاه عقلاً مصداق معاوضه و مبادله دو مال نیست و ادله عام اعتبار و صحت عقود نیز شامل آن نمی‌شود. در نتیجه ادله امضاء بیع از مواردی که عوضین مالیت ندارند، انصراف دارد.

تطبیق

۶- و اما اعتبار ضبط الجنس و الصفات، فلأنّ مورد النصوص السابقة و ان كان هو المقدار إلّا ان المفهوم منها اعتبار المعلوماتية الرافعة للجهالة، و ذلك لا يتحقق بضبط المقدار دون الجنس و الصفات.

۶- و اما اعتبار معلوم بودن جنس و مشخصات، به دلیل این است که مورد روایات گذشته هر چند مقدار بود، اما آن چه از آن‌ها فهمیده می‌شود اعتبار معلوم بودن است که جهل را از بین ببرد، و آن با معلوم بودن مقدار بدون معلوم بودن جنس و مشخصات محقق نمی‌شود.

۷- و اما اعتبار ان يكون المبيع عيناً و عدم صحّة كونه منفعة أو عملاً، فلأنّ ذلك ان لم يكن هو المتبادر من لفظ البيع على خلاف الاجارة التي يتبادر منها التعلق بالمنفعة أو العمل فلا أقلّ من الشك في اعتبار ذلك، و معه لا يصحّ التمسك بالعمومات، لأنّه تمسك بالعام في مورد اجمال المفهوم.

۷- و اما اعتبار عين بودن مبيع و صحیح نبودن منفعت یا عمل بودن آن، به این دلیل است که اگر عين بودن مبيع متبادر از لفظ بیع نباشد، بر خلاف اجاره که تعلق داشتن به منفعت یا عمل از آن متبادر است، لااقل شک می‌شود در معتبر بودن آن، و با وجود شک تمسک به عمومات صحیح نیست، چون تمسک به عام در مورد اجمال مفهوم است.

أجل يصح أن لا يكون الثمن عيناً، لعدم احتمال اعتبار ذلك في المفهوم العرفي للبيع.

بله، صحیح است که ثمن عين نباشد، به دلیل این که احتمال نمی‌رود عين بودن ثمن در مفهوم عرفی بیع معتبر باشد.

۸- و اما القول باشتراط المالية، فقد يستدلّ له اما بما في المصباح من كون البيع مبادلة مال بمال^۲

۸- و اما قول به شرط بودن مالیت، پس به آن استدلال شده یا به آن چه در مصباح است که بیع مبادله مال به مال است،

۱. مقصود از عقد سفهی این نیست که دو طرف عقد و یا یکی از آنها سفیه باشند؛ بلکه مقصود این است که معامله به گونه ای باشد که از سفیه صادر می‌گردد هر چند دو طرف عقد سفیه نباشند. سفیه در برابر رشد است یعنی معامله به گونه ای باشد که از نوع مردم و عقلاً صادر نمی‌شود. بنابر این میان معامله سفیه با معامله سفهی عموم و خصوص من وجه است. اشخاص سفیه در معاملات محجورند ولی کسی که معامله سفهی انجام می‌دهد در بار اول، مصداق سفیه محجور نیست بنابر این ادله حجر شامل او نمی‌شود. هر چند در کلام فقها معامله سفهی مورد بحث واقع شده است؛ لیکن بطلان اختصاص به بیع ندارد و هر عقد سفهی را فرا می‌گیرد. زیرا ملاک سفهی بودن در تمام عقود به ویژه معاملات معاوضی راه دارد. مفهوم سفیه بر حسب زمان و مکان و جنس و غرض آن فرق می‌کند و اگر به معاملات سفهی غرض عقلانی تعلق گیرد از سفاهت خارج می‌شوند.

مجله فقه اهل بیت علیهم السلام، ج ۱۳، ص: ۱۶۸

۲. المصباح المنیر ۱: ۷۷.

او بان المعاملة مع عدم مالیه العوضین سفیهیة، و ادلة الامضاء منصرفة عن مثل ذلك.

یا به این که معامله، در صورت مال نبودن عوضین سفیهانه است، و ادله امضاء بیع از مثل آن انصراف دارد.

Sc0۱۳:۰۷

دلیل بطلان بیع در صورت فقدان شرایط عوضین

در صورتی که هر یک از عوضین فاقد شرائط مذکور باشند، معامله باطل است. زیرا لازمه اعتبار شرایط، فقدان مشروط «بیع» در صورت نبودن شرط می باشد.

دلیل جواز تصرف با رضایت طرفین در صورت بطلان بیع

در تبیین شرایط عوضین مطرح شد که اگر معامله با نبود هر یک از شرطها محکوم به بطلان شد، تصرفات بایع در ثمن و مشتری در مبیع با رضایت طرفین جایز است. دلیل مساله این است که از احادیثی مانند «ریختن خون مسلمان جایز نیست و مال او بدون رضایتش حلال نیست» استفاده می شود که جواز تصرف متوقف بر رضایت مالک است. در نتیجه تصرفات بایع و مشتری در عوضی که دریافت کرده اند با توجه به رضایت طرف مقابل حتی در فرض بطلان بیع، جایز و حلال است. «FG»

- ✓ کفایت مشاهده در چیزی که با مشاهد معلوم می شود: معیار بودن معلومیت عوضین و کفایت مشاهده در صورت تحقق معلومیت با آن.
- ✓ اعتبار ضبط جنس و صفات: رفع هر گونه جهالت از عوضین که از نصوص اعتبار آن استفاده می شود و عدم تحقق آن با ضبط مقدار بدون جنس و صفات.
- ✓ اعتبار عین بودن مبیع: تبادل یا عدم امکان تمسک به عمومات امضاء بیع در صورت عین نبودن مبیع، به دلیل احتمال اعتبار آن در تحقق بیع.
- ✓ اعتبار مال بودن عوضین: تفسیر بیع به تبادل مال با مال در مصباح یا انصراف ادله امضاء عقد بیع از معامله ای که عوضین مالیت ندارند به دلیل سفهی بودن آن.
- ✓ بطلان بیع با فقدان شروط عوضین: اقتضای قاعده شرطیت.
- ✓ جواز تصرف با رضایت مالک حتی در صورت بطلان بیع: اناطه جواز تصرف به رضایت مالک

ادله برخی از شرایط و احکام عوضین

تطبيق

۹- و اما بطلان البیع مع تخلف الشروط، فلان ذلك لازم الشرطية، و مقتضى قاعدة المشروط عدم عند عدم شرطه.

۹- و اما باطل بودن بیع با تخلف شرطها، به این دلیل است که بطلان لازمه شرطیت است، و مقتضای قاعده مشروط، فقدان آن در صورت فقدان شرطش می باشد.

۱۰- و اما الصحة مع الرضا حتى على تقدير البطلان، فباعتراب ان جواز التصرف منوط بالرضا و طيب النفس لقوله صلى الله عليه و آله: «لا يحل دم امرئ مسلم و لا ماله إلا بطيبة نفسه»^۱.

۱۰- و اما صحيح بودن تصرف با رضایت حتی بر فرض باطل بودن بیع، به دلیل این است که جواز تصرف منوط به رضایت و طیب نفس است به دلیل قول پیامبر صلی الله علیه و آله: «خون مسلمان حلال نیست و مال او بدون رضایتش حلال نیست».

Sc0۲۱۵:۵۵

خيارات^۲

خياراتی که در معاملات ثابت است اقسامی^۳ دارد که هر کدام به صورت جداگانه مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت.

۱. وسائل الشیعة ۱۹: ۳ الباب ۱ من أبواب القصاص فی النفس الحدیث ۳.

۲. خيار: تسلط بر فسخ و امضای عقد است. در اصطلاح فقها، خيار دو اطلاق دارد: ۱. اطلاق عام که عبارت است از تسلط شخص بر فسخ و امضای عقد؛ خواه به جهت ثبوت حق فسخ برای فسخ کننده به یکی از اسباب آن، مانند تسلط بر فسخ در عقود لازم همچون بیع و اجاره به شرط خيار در ضمن عقد، یا به جهت حکم شارع به عدم لزوم عقد، از قبیل تسلط بر فسخ در عقد جایز و نیز تسلط مالک بر رد عقد فضولی، تفاوت سلطنت نوع اول با سلطنت حاصل از حکم شارع به عدم لزوم عقد آن است که اولی، بر خلاف دومی قابل اسقاط است.

۲. اطلاق خاص که عبارت است از تسلط شخص بر فسخ و امضای عقد به جهت ثبوت حق فسخ برای وی بر اثر تحقق یکی از اسباب آن. متبادر از کاربرد خيار در کلمات متأخران، اطلاق دوم است که موضوع بحث همین اطلاق دوم است. موضوع خيار، هر عقد لازمی است که منشأ لزوم آن حق باشد، مانند بیع و اجاره. در این گونه عقود، لزوم، حقیقی است برای دو طرف که برآیند تعهد و التزام آنان به عقد می باشد. در نتیجه اگر بخواهند می توانند با جعل خيار، این حق را از خود سلب کنند. اما عقودی که لزوم آنها ذاتی و حکمی است، مانند عقد نکاح، موضوع خيار قرار نمی گیرند؛ بلکه بنابر قول مشهور، شرط خيار در عقد نکاح موجب بطلان عقد می گردد. عقود جایز نیز از آن جهت که جعل خيار در آنها لغو است، موضوع خيار قرار نمی گیرند.

احکام خيار یا عام است که در همه خيارها جاری است و یا مختص بعضی اقسام. احکام نوع دوم در عناوین خاص خود می آید. در این جا به احکام نوع اول اشاره می شود: خيار از حقوق اسقاط پذیر است، اسقاط به قول و فعل دلالت کننده بر آن تحقق می یابد. با مرگ صاحب خيار، حق او به وارثش منتقل می شود. بنابر مشهور، ملکیت با عقد تحقق می یابد، نه با پایان یافتن مدت خيار. از برخی قدما، تحقق ملکیت به پایان یافتن مدت خيار نقل شده است. بنابر قول نخست، هر نوع تصرف مالکانه در کالا در مدت خيار صحیح و جایز است. البته ملکیت در مدت خيار، متزلزل است - زیرا با اعمال خيار، زایل می شود - و با پایان یافتن مدت، استقرار می یابد.

تلف در مدت خيار: از قواعد فقهی آن است که تلف در زمان خيار از مال کسی است که خيار ندارد؛ بنابر این، اگر در زمانی که فروشنده خيار دارد، کالا تلف شود، از مال خریدار تلف شده است و اگر خيار برای خریدار باشد، تلف به حساب فروشنده گذاشته خواهد شد. در اختصاص حکم یاد شده به خيار حیوان و خيار شرط یا به آن دو و خيار مجلس و یا تعمیم آن در همه خيارها، اختلاف است. قول آخر منسوب به مشهور است. در صورت شک در سقوط خيار پس از ثبوت آن، حکم به عدم سقوط می شود.

اگر دارنده خيار، عقد را برهم بزند، واجب است آن را به طرف مقابل - در صورت عدم آگاهی وی از آن - اعلام کند. «فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، ج ۳، ص: ۵۳۹ و ۵۴۰ با تلخیص و تصرف».

۳. اقسام خيار در کلمات فقها با اختلاف ذکر شده است. برخی تا چهارده قسم برشمرده اند. خيار مجلس، خيار حیوان، خيار شرط، خيار تأخیر، خيار مایفسد من یومه، خيار رؤیت، خيار غبن، خيار عیب، خيار تدلیس، خيار اشتراط، خيار شرکت، خيار تعذر تسلیم، خيار تبعض صفقه، و خيار تفلیس. بسیاری از فقها به هفت، برخی به پنج و برخی دیگر به هشت قسم آن بسنده کرده اند. منشأ اختلاف در شمارش خيارها، اختلاف در تعداد آنها نیست، بلکه صرف جمع آوری و استقصا است؛ زیرا بعضی اقسام در بعضی دیگر قابل اندراج است و نیازی برای قرار دادن عنوانی خاص برای هر یک نیست. «مصدر سابق»

خيار مجلس

پس از تحقق معامله برای هر یک از فروشنده و خریدار حق فسخ معامله تا زمانی که از یکدیگر جدا نشده‌اند، ثابت است؛ این حق فسخ، خيار مجلس نام دارد. بنابراین حق خيار با انعقاد معامله، آغاز و با جدا شدن دو طرف معامله از یکدیگر، پایان می‌یابد.^۱ مراد از مجلس، مکانی است که معامله در آن جا صورت گرفته است.

مستندات

اصل ثبوت خيار مجلس

اجماع

در اصل ثبوت خيار مجلس در میان فقهاء اختلافی نیست. و روایاتی که بر مشروعیت آن دلالت می‌کنند، در حد استفاضه^۲ است.

صحیحۀ محمد بن مسلم

در این صحیحۀ امام صادق علیه‌السلام از جد بزرگوار خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌فرمایند: «خریدار و فروشنده تا هنگامی که از یکدیگر جدا شوند، خيار فسخ دارند. و صاحب حیوان تا سه روز خيار فسخ دارد». در این روایت تصریح شده که هر یک از بایع و مشتری تا قبل از افتراق صاحب خيار فسخ می‌باشند، و علاوه بر این این خيار برای کسی که در معامله صاحب حیوانی می‌شود تا سه روز ادامه دارد. در مقابل این روایت و روایات دیگری که دلالت بر همین مطلب دارند، روایتی وجود دارد، که دلالتش با آنها در تعارض است.

۱. مراد، جدائی عرفی است نه عقلی، که با به هم خوردن عرفی هیئت اتصالی موجود بین دو طرف معامله هنگام عقد تحقق می‌یابد، به شرط آنکه جدایی به اکراه نباشد. گروهی، عدم سقوط خيار در صورت اکراه را بر عدم قدرت طرفین بر اعمال خيار مشروط کرده‌اند، مانند آنکه دهانشان را ببندند یا بر ترک اعمال خيار تهدید شوند. سقوط خيار مجلس غیر از جدائی متباین اسباب دیگری نیز دارد: شرط سقوط خيار مجلس در عقد از سوی یکی یا دو طرف عقد. شرط سقوط قبل از عقد موجب سقوط خيار نخواهد بود. اختیار لزوم عقد از سوی هر دو طرف یا از سوی یک طرف همراه با پذیرش طرف دیگر. تصرف، که یا در کالا صورت می‌گیرد یا در بهای آن و یا در هر دو.

در صورت نخست اگر تصرف کننده فروشنده باشد عقد، باطل و خيار ساقط می‌گردد و اگر خریدار باشد، تنها خيار او ساقط می‌شود نه خيار فروشنده. در صورت دوم، قضیه عکس صورت نخست است. در صورت سوم که خریدار در کالا و فروشنده در بهای آن تصرف می‌کند، خيار هر دو ساقط می‌گردد و در صورت عکس، معامله باطل است.

اگر کسی برده‌ای را که به صرف خریدن آزاد می‌شود، مانند پدر و مادر، بخرد، بنابر مشهور نه وی خيار مجلس دارد و نه فروشنده و نیز بنابر قول برخی، در خریدن برده مسلمان از کافر - بنابر عدم صحت تملک کافر نسبت به برده مسلمان - و نیز فرضی که برده، خود را از مولایش می‌خرد - بنابر صحت چنین معامله‌ای - خيار مجلس ثابت نیست فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، ج ۳، ص: ۵۵۹.

۲. استفاضه عبارت است از نقل حدیث توسط بیشتر از سه راوی و یا بنابر قولی بیشتر از دو راوی در هر عصر. برخی شرط کرده‌اند تعداد راویان، کمتر از آن رقمی باشد که موجب حصول تواتر می‌شود. فقها در معنای استفاضه اختلاف نظر دارند. برخی بسیار شنیدن یک خبر از افراد متعدد را به حدی که علم به آن خبر حاصل شود استفاضه می‌دانند. برخی دیگر، آن را به زیاد شنیدن خبری از یک گروه در حد حصول ظن غالب نزدیک به علم تعریف کرده‌اند. و سرانجام از کلمات بعضی برای استفاضه معنای عامی که در برگرفته علم، اطمینان و مطلق ظن است استفاده می‌شود. «فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، ج ۱، ص: ۴۴۱».

موثقه غیاث بن ابراهیم^۱

در این روایت از امیرالمومنین علی علیه‌السلام نقل شده است: «هنگامی که شخص در معامله دست می‌دهد بیع لازم می‌شود، هر چند متعاملین از یکدیگر جدا نشده باشند».

تعارض^۲

در این موثقه همان‌گونه که ملاحظه می‌شود به طور مستقیم مدلول صحیحه محمد بن مسلم نفی شده است. زیرا در این موثقه به صراحت بیان شده که اگر خریدار و فروشنده، در معامله با یکدیگر دست بدهند، بیع بین ایشان لازم گردیده حتی اگر از یکدیگر جدا هم نشده باشند. و این مضمون بر خلاف صحیحه محمد بن مسلم است که در اختیار فسخ داشتن بایع و مشتری تا قبل از افتراق تصریح داشت.

حل تعارض

برای حل تعارض می‌توان موثقه غیاث بن ابراهیم را این‌گونه توجیه نمود که مراد از دست دادن در معامله، اسقاط اختیارات توسط بایع و مشتری باشد. که در این صورت خیار مجلس نیز ساقط می‌شود. زیرا یکی از مسقطات خیار مجلس، شرط اسقاط آن در ضمن معامله است.

با این توجیه معارضه‌ای بین مدلول دو روایت باقی نمی‌ماند. زیرا صحیحه محمد بن مسلم در مقام اصل مشروعیت خیار مجلس، و موثقه غیاث بن ابراهیم در مقام بیان سقوط آن در صورت اسقاط متبایعین صادر شده است.

تبصره

اگر توجیهی که برای جمع بین دو روایت بیان شد، مورد اشکال و مناقشه قرار بگیرد، موثقه غیاث بن ابراهیم به دلیل مخالفت مضمون آن با اجماع و ضروری بودن حکم خیار مجلس در بین اصحاب، کنار گذاشته می‌شود.

اختصاص خیار مجلس به متبایعین

در روایاتی که مشروعیت خیار مجلس استفاده می‌شود، تعبیری مانند: «بیعان» و «متبایعان» آمده است. که این تعبیر مقتضی اختصاص خیار مجلس در عقد بیع برای متبایعان دارد و از اثبات آن برای عقود دیگر قاصر است.

تطبيق

الخيارات

خيارات

۱. راویانی با اسامی مشترک همواره در بین سند احادیث شیعه و اهل سنت یافت می‌شوند؛ اما این‌که کدام یک از این راویان مشترک دارای یک هویت هستند، به بررسی، پژوهش و گردآوری قراین و شواهد تاریخی نیازمند است. غیاث بن ابراهیم یکی از راویانی است که نام او در کتاب‌های رجال و حدیثی شیعه و اهل سنت وجود دارد و در هر یک از دو مکتب با اوصاف متفاوتی معرفی می‌شود. از این رو، برخی غیاث بن ابراهیم را نام دو راوی متمایز می‌دانند. این پرسش، در بررسی اسناد درباره او مطرح بوده که آیا راوی توصیف شده در مکتب اهل سنت در اسناد احادیث شیعه نیز حضور دارد و آیا در اساس، این دو راوی یکی هستند؟ در مقاله پژوهشی مندرج در علوم حدیث تابستان ۱۳۸۵ - شماره ۴۰، در خصوص این روای تحقیق مفصلی شده است که علاقمندان می‌توانند به آن مراجعه کنند.

۲. تعارض عبارت است از اینکه مدلول دو یا چند دلیل لفظی باهم تنافی داشته باشند؛ بدین معنا که مدلول هر یک به‌طور مستقیم یا به ملازمه، نفی مدلول دیگری باشد، به‌گونه‌ای که عرف، جمع بین آن دو را امکان‌پذیر نداند. «فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، ج ۲، ص: ۵۱۶».

الخيار الثابت في المعاملات على أقسام: ۱- خيار المجلس

خيارى که در معاملات ثابت است بر چند قسم است: ۱- خيار مجلس و هو ثابت لخصوص المتبايعين في مجلس البيع و يستمر ما دام لم يحصل التفرق بينهما. و آن فقط برای خریدار و فروشنده در مجلس بيع ثابت است، و تا زمانی که بين ایشان جدائی حاصل نشود ادامه می‌یابد.

و المستند في ذلك:

و مستند در آن مطالب:

۱- اما اصل ثبوت خيار المجلس في الجملة، فمما لا خلاف فيه^۱، و قد دلت عليه الروايات المستفيضة،

۱- اما اصل ثابت بودن خيار مجلس اجمالاً، پس از مسائلی است که در آن اختلافی نیست، و روايات مستفيضة بر آن دلالت می‌کند.

من قبيل صحيحة محمد بن مسلم عن أبي عبد الله عليه السلام: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: البيعان بالخيار حتى يفترقا، و صاحب الحيوان بالخيار ثلاثة أيام»^۲.

از قبيل صحيحة محمد بن مسلم از امام صادق عليه السلام: «رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: دو طرف معامله اختيار دارند تا اين که جدا شوند، و صاحب حيوان تا سه روز دارای اختيار است».

و في مقابل ذلك موثق غياث بن ابراهيم: «قال على عليه السلام: إذا صفق الرجل على البيع فقد وجب و ان لم يفترقا»^۳.

و در مقابل آن موثق غياث بن ابراهيم است: «على عليه السلام فرمود: وقتی مرد بر معامله دست داد، پس بيع لازم شده است، و اگر چه از هم جدا نشده باشند».

و هو ان أمكن توجيهه بحمل التصفيق المذكور فيه على ما قصد به اسقاط الخيار فلا اشكال و إلتا يلزم طرحه لمخالفته لإجماع الأصحاب و الضرورة الثابتة بينهم.

و موثق اگر توجيهش به حمل دست دادن ياد شده در آن به موردی که از آن قصد اسقاط خيار شده، ممکن باشد پس اشکالی نیست و در غير اين صورت لازم است موثق کنار گذاشته شود به دليل مخالفت آن با اجماع اصحاب و ضرورتی که بين آنها ثابت شده است.

۲- و اما اختصاصه بالمتبايعين و عدم شموله لمطلق المتعاقدين، فللقصور في المقتضى.

۲- و اما اختصاص داشتن خيار مجلس به خریدار و فروشنده و شامل نشدن آن برای همه متعاقدين، به دليل قاصر بودن مقتضى است.

۲۶: ۲۵ Sco ۳

۱. كتاب المكاسب: ۲/ ۲۱۸.

۲. وسائل الشريعة ۱۲: ۳۴۵ الباب ۱ من أبواب الخيار الحديث ۱.

۳. وسائل الشريعة ۱۲: ۳۴۷ الباب ۱ من أبواب الخيار الحديث ۷.

چکیده

۱. مفهوم روایات وارد شده در اعتبار ضبط عوضین، اعتبار معلومیتی است که هر گونه جهل به عوضین را از بین ببرد، و لازمه آن این است که علاوه بر مقدار، باید جنس و مشخصات نیز معلوم باشد.
۲. اگر قبول کنیم متبادر از بیع، عین بودن مبیع است، شرط عین بودن مبیع واضح است، اما اگر تبادر مورد قبول واقع نشود، با وجود احتمال اعتبار عین بودن مبیع، در صورت عین نبودن امکان تمسک به عمومات بیع وجود ندارد، زیرا تمسک به عام در مورد اجمال مفهوم است.
۳. عین بودن ثمن لازم نیست، زیرا احتمال اعتبار آن در مفهوم بیع داده نمی‌شود.
۴. با توجه به تعریف مصباح از بیع «مبادلة مال بمال» یا انصراف ادله امضاء بیع از معامله‌ای که عوضین آن مالیت ندارد به دلیل سفهی بودن آن، شرطیت مال بودن عوضین ثابت می‌شود.
۵. مقتضای قاعده شرطیت این است که اگر شرط نبود مشروط نیز نباشد. در نتیجه بیع با تخلف از شرایط عوضین باطل است.
۶. جواز تصرف در مال مسلمان مشروط به رضایت او است، لذا در صورت بطلان بیع، تصرف بایع در ثمن و مشتری در مبیع با رضایت طرف مقابل جایز است.
۷. اصل خیار مجلس مورد اتفاق علما است، و روایاتی که بر آن دلالت می‌کنند، در حد استفاضه است.
۸. موثقه غیاث بن ابراهیم که بر عدم ثبوت خیار مجلس دلالت دارد، باید بر اسقاط خیار مجلس توسط متبایعین توجیه شود و الا به دلیل مخالفت آن با اجماع و ضرورت بین اصحاب کنار گذاشته می‌شود.
۹. خیار مجلس اختصاص به متبایعین دارد و به خاطر قصور در مقتضی، متعاقدین در عقود غیر از بیع را شامل نمی‌شود.